

یکپارچگی پویا، دیالوگ نوین روانشناسی و فیزیک کوانتوم

آمنه آهنگر

کارشناس ارشد روانشناسی بالینی ، ahangarameneh@gmail.com

چکیده -هدف اصلی این مقاله ادغام فیزیک کوانتوم و روانشناسی تحلیلی در زمینه بهداشت روان و بر کردن شکاف بین مدل های کوانتومی از روان و فیزیک است. ایده اصلی از انقلاب علمی در دیدگاه های جهانی از واقعیت ناشی می شود که تغییر پارادایم مکانیکی (یا تقلیل گرایانه) به کوانتوم (یا کل نگر) را توصیف می کنند و نشان می دهند که روان و فیزیک به عنوان دو جنبه متفاوت از یک هستی شناسی مورد کاوش قرار می گیرند. این هستی شناسی ما را به سمت معرفی نظریه یکپارچگی پویا سوق داده است که به عنوان یک اصل حاکم در دیالوگ های جهان فیزیکی و روانی قابل مشاهده است. نگاهی متفاوت از دریچه فیزیک به روانشناسی، درمانی بالاتر از سطح الگوهای روانی موجود را رقم خواهد زد. در این رویکرد توجه خاص به حضور در لحظه های حال، دریافت پتانسیل های موجود و تغییر الگوهای شناختی، اضطراب شخص را کاهش داده و او را به سمت وحدت با کل هستی و قرار گرفتن در سطح انرژی بالاتری سوق خواهد داد.

کلید واژه: یکپارچگی پویا، روانشناسی تحلیلی، فیزیک کوانتوم، تضادها، فرافردی، دیالوگ

دانست. مفهوم متناظری، توسط فیزیکدان، دیوید بوهم معرفی شد و نظم مستتر و نامستتر، اساس شکل گیری دنیای کوانتومی معرفی شد.

درک ما از جهان و نحوه کارکرد آن، شکل گیری ساختارهای اجتماعی ما، روابط ما و مرزهای زندگی مان بطور موثر و ویژه ای برآمده از این داستان ها بوده است و از آن جایی که خودآگاه جمعی بشر (فرهنگ و علم بشری)، همواره دچار تغییر و تحول بوده است، این دگردیسی پیوسته، روایت های تاریخی متضادی را در وجود ما شکل داده است که به طور ناخودآگاه ساکن آن هستیم و به همین جهت است که ذهن، آکنده از تناقض های درونی است و انسان در واقع محصول تضاد اساسی است که خود شکل دهنده آن بوده است (لازم به یادآوری است که همین تناقض ها، خود نیروی محرکه خلاقیت و پویایی را برای ذهن بوجود آورده است و آنرا در مسیر این تحول جلو برده است). با این دیدگاه می توان گفت که روان انسانی، آکنده از تضادهایی درونی است که خود بوجود آورنده آن بوده است و می توان گفت که روان، خود را در خویش متولد می کند و به پیش می برد. در این مقاله بر آن شده ایم تا دو دیدگاه فلسفی کلی در این خصوص را معرفی کنیم که خود منبع الهامی برای فیزیک و روانشناسی بوده است. اولین نظام فکری به عصر رنسانس بر

۱-مقدمه

از نگاه نیاکان باستانی مان، هر آن چه که در کاینات موجود است، از انسان گرفته تا سیارات و ستاره ها، محصول عناصر بنیادی آب، باد، خاک و آتش است. این عناصر بنیادی که خود معرف یک تضاد اساسی هستند، در فیزیک جدید، توسط مفاهیم فضا، زمان، ماده و انرژی معرفی می شوند. اما این تمام واقعیت پیرامون ما نمی باشد و برداشت ما (از عصر باستان تا به امروز) همواره دنیایی را به تصویر کشیده است که متأثر از حضور (برداشت) خود ما می باشد. این حضور همواره خود را به شکل داستان هایی به تصویر کشیده است و در طول سالیان دراز، انسان ها با به اشتراک گذاشتن داستان های (ذهنیات) خود، شبکه پیچیده ای از داستان ها را بوجود آورده اند و تنوع بی شمار این داستان ها و به تبع آن تنوع الگوهای رفتاری حاصل از آن ها، ارکان اساسی شکل گیری خود آگاه جمعی (فرهنگ) و علم بوده است. این الگوها که پیوند عمیقی با روایت ها (ذهنیات) بشری دارند، شاکله اصلی روان جمعی بشر را شکل داده اند. یونگ مفهوم ناخودآگاه جمعی و آرکتایپ را در ارتباط با این ذهنیت ها و الگوهای کهن و جمعی، معرفی کرد و روان بشر را برآمده از این ناخودآگاه جمعی